نزدیک تر ازمن

خدا در لابه لای شاخ و برگ است.
خدا مانند دریاها قشنگ است.
خدا انسان را از گل سرشته
خدا تمام شعرها را نوشته
خدا خالق پرهای پرنده است
خدا در دل گریه‌ها و خنده است
خدا نزدیک تر از من، به من و توست.
خدا را جور دیگران می‌توان جست.

امید ملکی

رنگ خدا

به اطراف خود نگاه کنید. رنگ هر چیزی را که می بینید، نام ببرید. رنگ لباستان، رنگ موهای دوستتان، رنگ چشم های آموزگار.

فکر کنید در پارک نشسته اید، برگ درختان چه رنگی دارد؟ گل ها چه رنگی هستند؟ بال پروانه ها چه رنگی دارد؟

حالا نفس عمیقی بکشید و به هوای اطراف خود فکر کنید. آیا هوا رنگی دارد؟

به پدر و مادر خود فکر کنید، آن ها خیلی مهربان هستند و شما را دوست دارند مهربانی چه رنگیست ؟ وقتی شاد و خوش حال هستید، شادی شما چه رنگی دارد؟

هوا، مهربانی و شادی رنگی ندارند. خدا هم مثل هوا همه جا وجود دارد ولی ما آن را نمی ببینیم . رنگ خدا چیست؟

رنگ خدا یعنی ایمان ، مهربانی ، خوبی و پاکی . به طور مثال وقتی ما عصای مادربزرگ را برایش می آوریم، وقتی در کارها به مادر کمک می کنیم تا خسته نشود، وقتی به پرنده ها دانه می دهیم و وقتی راستگو هستیم رنگ ها رنگ خدا می شود که زیباترین رنگ دنیاست.

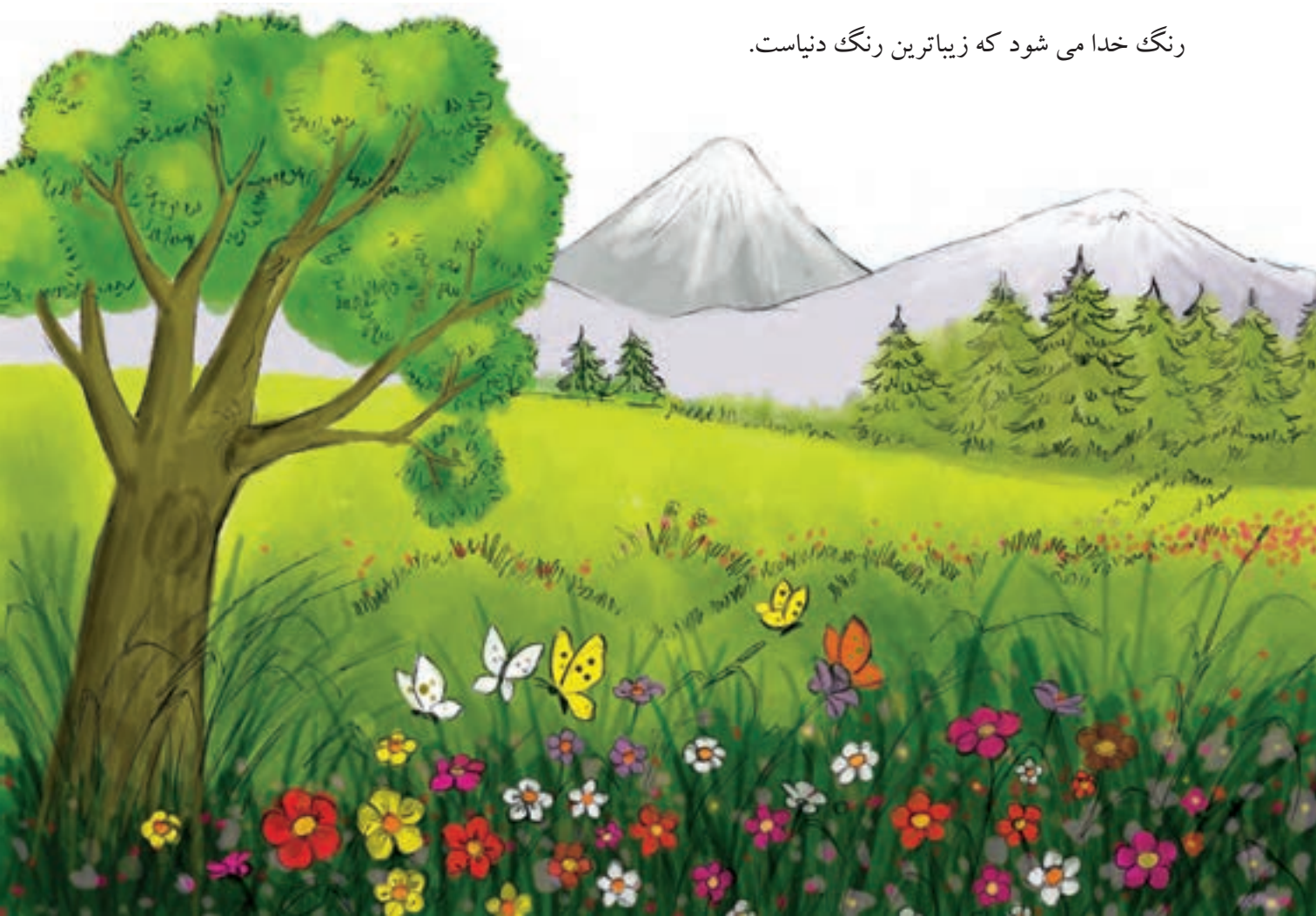

فصل اوّل

نهادها

چه فکر خوبی !

قرار بود دانش آموزان کلاس ششم برای زنگ انشاء یک خاطره بنویسند. رضا درباره ی خانواده اش و ماجرایی که برای او در کودکی رخ داده بود* چنین نوشت:

یک روز مادرم از بازار یک بسته مداد رنگی خرید. برادرم گفت: « بیا مدادهای رنگی را با هم تقسیم کنیم».

هر کدام از ما سه مداد رنگی برداشتیم رنگ مدادهای من آبی، قهوه ای، سبز و رنگ مدادهای برادرم قرمز، زرد و نارنجی بود.

من با مدادهایم یک خروس کشیدم. وقتی نقّاشی من تمام شد رنگ خروس من قهوه ای، سبز و آبی بود. در همین موقع خروس خانه از راه رسید و به نقّاشی من نگاه کرد و گفت « تاج من قرمز و پرهایم رنگارنگ* است ولی با رنگ هایی که تو استفاده کرده ای فرق دارد. این خروس رنگ من نیست. برادرم یک پرستو کشید، پرستو پرواز کرد و به آسمان رفت، پرستویی دیگر به او گفت: « چرا رنگ تو شبیه ما پرستوها نیست ؟ هیچ کس تا به حال پرستویی به رنگ زرد با بال های قرمز ندیده است». بعد با ناراحتی با هم پر زدند و رفتند. من و برادرم ناراحت شدیم و برای همین تصمیم گرفتیم دیگر نه پرستو بکشیم و نه خروس. امّا برادرم گفت: « یک فکر خوب و تازه » من پیشنهاد می کنم بیا باهم شریک شویم تا همه ی مدادها مال هر دو نفرمان باشد».

من با خوش حالی دست هایم را به هم زدم و گفتم: چه فکر خوبی! من حاضرم . آن گاه* با هم پرستو و خروسی در میان گل های رنگارنگ کشیدیم و به مادر هدیه دادیم.

مادر که از دیدن نقّاشی زیبای ما خیلی خوش حال شده بود گفت: « به به ! آفرین به شما بچّه‌های خوب ».شما امروز یاد گرفتید که اگر در خانواده برای انجام بعضی از کارها با هم شریک شویم و یا همکاری کنیم، می توانیم کارهای مشکل را به راحتی انجام دهیم.

واژه ها

آن گاه : آن وقت

رخ داده بود: اتفّاق افتاده بود

رنگارنگ : چند رنگ

درک و دریافت

۱- انشای رضا درباره ی چه چیزی بود؟

۲- پیشنهاد برادر رضا چه بود؟

۳- به نظر شما به چه خانواده ای ، خانواده ی موفّق می گویند؟

ببین و بگو

نکته

- به این علامت ؟ علامت پرسش می گویند.
- به این علامت ! علامت تعجّب می گویند.
- به این علامت ، علامت ویرگول یا کاما می گویند.
- به این علامت « » گیومه می گویند.

بگرد و پیدا کن

◆ دو تا ازجمله های داخل گیومه « » را از متن درس پیدا کنید و آن ها را بنویسید.

.....

.....

جمله سازی

◆ با کلمه های زیر جمله بسازید و بنویسید.

خانواده	.....
تصمیم	.....
رنگارنگ	.....
برداشتیم	.....

فعالیّت ویژه

◆ خانواده ی شما از چه افرادی تشکیل شده است؟ در مورد آن ها در کلاس صحبت کنید.

درس دوم

مدرسه ی من

همه می دانند مدرسه کجاست، امّا من می خواهم درباره ی مدرسه ی خودم که از پایه آمادگی تا اکنون که کلاس ششم هستم برای شما بنویسم. من از مدرسه خاطره‌های زیادی دارم. خاطره ی معلّم های خوب، خاطره زنگ‌های تفریح ، خاطره ی زنگ‌های ریاضی و هزار ویک خاطره ی دیگر.

مدرسه ی من ساختمان بزرگ و حیاط وسیعی* دارد. در این حیاط گل ها و درختان زیادی کاشته شده است که هوای مدرسه را تمیز و پاک می کنند. من و بچّه ها در زیر سایه ی درختان می‌نشینیم و با نوشیدن آب و خوردن خوراکی ها خوش می گذارنیم . وقتی بهار می شود درختان برگ و شکوفه می‌دهند. در فصل پاییز حیاط مدرسه پوشیده از برگ‌های زرد و نارنجی می‌شود. خلاصه این که مدرسه ی من در همه وقت زیباست.

در مدرسه مدیر و معاون به همه‌ی کارها رسیدگی می کنند و با این که کارشان بسیار زیاد است ولی با تک‌تک دانش آموزان با مهربانی رفتار می کنند.

معلّم ها به ما درس می دهند تا ما باسواد شویم. مشاور مدرسه در کارهای مختلف ما را هدایت* می کند به طور مثال هفته‌ی پیش من و دوستم می‌خواستیم راجع به حرفه‌هایی که دوره راهنمایی پیش حرفه‌ای و متوسطه‌ی حرفه‌ای به دانش آموزان یاد داده می شود، گزارشی آماده کنیم تا در کلاس برای دیگر بچّه ها بخوانیم. آقای مشاور به ما چند کتاب معرّفی کرد که آن‌ها را بخوانیم و گزارش خود را بنویسیم.

از افراد دیگری که در مدرسه کار می کنند. مربّی بهداشت است که به امور*بهداشتی دانش آموزان رسیدگی می کند.

کسی که هر روز حیاط و کلاس‌ها را جارو می کند تا همه جاتمیز و مرتّب باشد، خدمتگزار مدرسه است. من همیشه برای او دعا می کنم تا تندرست* باشد.

من و همه‌ی بچّه ها ، مدرسه‌ی خودمان را دوست داریم و از قوانین و مقرّرات* آن پیروی* می کنیم.

واژه ها

امور: کارها

پیروی : اطاعت

تندرست : قوی و سالم

حیاط وسیعی : حیاط پهنی ، حیاط بزرگی

قوانین و مقرّرات: تمام کارهایی که باید انجام شود تا نظم برقرار گردد.

هدایت : راهنمایی

درک و دریافت

۱- چه کسانی برای باسواد شدن دانش آموزان در مدرسه زحمت می کشند؟

۲- مدیر در مدرسه چه کارهایی انجام می دهد؟

۳- اگر به جای مدیر مدرسه ی خود بودید، چه کار می کردید؟

ببین و بگو

نکته

◆ به طرز خواندن این واژه ها گوش کنید.

هزار و یک

رفت و آمد

در و پنجره

حالا شما بخوانید:

جست و جو	سروصدا	پدرو مادر	کم و زیاد	من و تو

بگرد و پیدا کن

◆ با استفاده از متن درس جاهای خالی را کامل کنید.

ـ من می خواهم درباره‌ی مدرسه خودم .....

ـ در این حیاط گل ها و .....

ـ در مدرسه مدیر و معاون .....

ـ معلّم ها به ما .....

جمله سازی

◆ درباره ی مدرسه خود سه جمله بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیّت ویژه

۱)یکی از خاطره های خود را در کلاس تعریف کنید.

۲) بعداز خواندن متن »بخوان و بیندیش« صفحه ی بعد، برای آن اسم مناسبی انتخاب کنید

بخوان و بیندیش

زنگ هنر بود. وقتی آموزگار به کلاس آمد گفت: بچّه‌ها امروز بیستم آبان ماه روز خانواده است. هر یک از شما خانواده‌ای را نقّاشی کنید.

پس از تمام شدن نقّاشی‌ها ، دانش‌آموزان درباره‌ی نقّاشی خود در کلاس صحبت کردند. نقّاشی امیر تصویر یک درخت با لانه‌ی پرنده‌ای بود که در آن جوجه‌ها با پدر و مادر خود دانه می‌خوردند. در زیر سایه درخت دو بچّه همراه پدر و مادر خود مشغول استراحت بودند.

آموزگار گفت: «آفرین چه نقّاشی‌های زیبایی کشیده‌اید همگی توانسته‌اید خانواده را در نقّاشی خود به خوبی نشان دهید».

سینا گفت: « خانواده یعنی پدر، مادر و بچّه ها. ولی در نقّاشی آرش فقط مادر و بچّه‌ها بودند آیا آن ها هم خانواده هستند؟»

آموزگار گفت: « بله درست است. در بعضی از خانواده‌ها پدر یا مادر با فرزندانشان زندگی نمی‌کنند ولی فرقی نمی‌کند آن ها هم خانواده هستند به نظر من مهم این است افرادی که با هم زندگی می‌کنند، با یک دیگر دوست صمیمی باشند. و به هم احترام بگذارند. حالا بیایید دست‌هایمان را بالا ببریم و برای سلامتی و خوشبختی خانواده‌های خود دعا کنیم.

فصل دوم

مناسبت‌ها

درس سوم

روزجهانی کودک

آن روز وقتی بچّه ها وارد مدرسه شدند ، با تعجّب دیدند که تمام راهرو با بادکنک و کاغذهای رنگی تزیین شده و در قسمت هایی از راهرو روی میز ها مقوّا، گِل و خمیربازی ، پارچه ، نخ و سوزن گذاشته شده بود.

روی مقوّا و پارچه های بزرگ شعارهای« **آموزش حقّ همه ی کودکان است**» « **غذای مناسب و سلامتی حقّ همه ی کودکان است**» « **آزار و اذیّت کودکان ممنوع است**» « **بازی حقّ همه ی کودکان است** » نوشته شده بود.

بچّه ها از هم می پرسیدند امروز چه خبر است؟ در همین موقع یکی از دانش آموزان از آخر راهرو با صدای بلند گفت: « اینجا روی یک پارچه نوشته شده است، شانزدهم مهر، روزجهانی کودک مبارک باد. پس امروز روز جهانی کودک است».

وقتی زنگ به صدا در آمد. دانش آموزان در حیاط صف بستند. مدیر مدرسه از پشت بلندگو بعد از تبریک روزجهانی کودک به همه ی دانش آموزان اعلام کرد* به همین مناسبت* ، در مدرسه جشن برگزار می کنیم. برنامه جشن شامل نقّاشی ، کاردستی ، مسابقه و پذیرایی است. با شنیدن این خبر دانش آموزان شروع به دست زدن کردند، آن ها« از شادی در پوست خود نمی گنجیدند». بعداز تمام شدن صحبت های آقای مدیر بچّه ها پشت میزها نشستند و مشغول کار شدند. پس از مدّتی نمایشگاهی از کارهای هنری دانش آموزان آماده شد. نزدیک ظهر بعداز برگزاری مسابقه بعضی از دانش‌آموزان با میوه و شیرینی از دوستان خود پذیرایی کردند. در پایان جشن آن‌ها بادکنک در دست به حیاط مدرسه رفتند تا به مناسبت روز جهانی کودک بادکنک ها را در آسمان رها کنند. پس از مدّتی آسمان مدرسه پر از بادکنک‌های رنگی شده بود.

واژه ها

اعلام کرد : خبر کرد

به همین مناسبت: به همین دلیل

درک و دریافت

۱- چرا راهرو مدرسه تزیین شده بود؟

۲- یکی از شعارهایی که روی پارچه یا مقوّا نوشته شده بود، بگویید؟

۳- شما دوست دارید بزرگ ترها چه رفتارهایی با شما داشته باشند؟

ببین و بگو

نکته

جمله های زیر را بخوانید.
«از شادی در پوست خود نمی گنجد».
«مرغ همسایه غاز است».
«کار نیکو کردن از پر کردن است».

به این جمله ها « ضرب المثل» می گویند.

◆ حالا معنی ضرب المثل های بالا را بخوانید و به معنی آنها توجّه کنید.

ضرب المثل «از شادی در پوست خود نمی گنجد» را وقتی به کار می‌برند که کسی بسیار خوشحال است.

ضرب المثل «مرغ همسایه غاز است» را وقتی به کار می‌برند که کسی قدر آن چه دارد، نمی داند و فکر می کند مال دیگران بهتر است.

ضرب المثل «کار نیکو کردن از پُرکردن است» را وقتی به کار می‌برند که بخواهند توضیح دهندکاری خوب انجام می شود که برای آن تکرار و تمرین زیادی شده باشد.

بگرد و پیدا کن

◆ شعارهای نوشته شده در متن را پیدا کنید و بنویسید.

.....

.....

.....

جمله سازی

◆ خلاصه ای از برنامه ی جشن روزجهانی کودک مدرسه خود را بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیّت ویژه

◆ با کمک بزرگ تر ها دو ضرب المثل و کاربرد آن ها را پیدا کنید و برای دوستانتان در کلاس بخوانید.

.....

.....

.....

درس چهارم

آمدن عمو نوروز

فصل بهار نزدیک بود. ننه سرما در خانه‌ی کوچک خود منتظر برادرش عمو نوروز بود. او از شوق* دیدار عمو نوروز صبح زود از خواب بیدار شد. و پس از روشن کردن سماور، حیاط خانه را آب و جارو کرد، قالیچه ی کوچک خود را پهن کرد ، و سپس ظرف میوه و شیرینی را روی قالیچه گذاشت. آن گاه لباس قرمز چین دارش را پوشید و در کنار پنجره زیر نور آفتاب نشست. ننه سرما که خیلی خسته بود، کم کم خوابش برد.

عمو نوروز هر سال، روز اوّل بهار می آمد تا خبر آمدن بهار را به همه بدهد. او به همه خانه ها سر می زد و به صاحب خانه عیدی می داد. طولی نکشید* برادرش عمو نوروز از راه رسید از باغچه یک گل همیشه بهار چید و به طرف او رفت. و گفت ای خواهر! دوباره خوابت برده پیرمرد دلش نیامد* خواهرش را از خواب بیدار کند، خودش چای دم کرد و با نقل و شیرینی خورد.

او یک پرتقال از داخل ظرف میوه برداشت آن را دو قسمت کرد، یک قسمتش را خورد و قسمت دیگر را برای خواهرش گذاشت او کمی منتظر شد ولی ننه سرما بیدار نشد که نشد. عمو نوروز نگاهی به خورشید انداخت خیلی دیر شده بود. او باید می رفت تا خبر آمدن بهار را به گوش مردم شهرها و ورستاهای دیگر برساند.

بعد از مدّتی ننه سرما از خواب بیدار شد، قوری روی سماور، پرتقال توی بشقاب و استکان چای را دید. او فهمید که خوابش برده و عمو نوروز را ندیده است. خیلی دلش گرفت* ننه سرما با خود فکر کرد برای دیدن برادرش باید یک سال دیگر صبر کند.

واژه ها

خیلی دلش گرفت : خیلی غمگین و ناراحت شد.

دلش نیامد: راضی نشد

دیدار: دیدن

شوق: خوش حالی

طولی نکشید: مدّت زیادی نگذشت

درک و دریافت

۱- عمو نوروز برای مردم چه خبری می‌آورد؟

۲- ننه سرما از کجا فهمید، عمو نوروز آمده است؟

۳- فکر می‌کنید عمو نوروز به مردم چه چیزهایی عیدی می‌داد؟

ببین و بگو

نکته

◆ به معنی واژه‌هایی که در زیر آن‌ها خط کشیده شده است، در جمله‌ها توجّه کنید.

عمو نوروز از باغچه یک شاخه گل همیشه بهار چید.
ننه سرما شیرینی‌ها را در ظرف چید.
عمو نوروز نگاهی به خورشید انداخت.
ننه سرما یک پتو روی خود انداخت.
عمو نوروز شاخه گلی در دست گرفت.
او برادرش را ندید و دلش گرفت.

◆ حالا برای هر یک از کلمات گرفت، انداخت و چید دو جمله با معنی‌های مختلف بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

بگرد و پیدا کن

◆ پاسخ این سوال‌ها را از درس پیدا کنید و در متن درس با مداد خط بکشید.

عمو نوروز چه گلی از باغجه چید؟
ننه سرما ظرف میوه و شیرینی را کجا گذاشت؟
عمو نوروز چای خود را با چه جیزهایی خورد؟

جمله سازی

◆ بخوانید و جمله سازی کنید.

من خوردن چای با نقل را دوست دارم.	
تو:	.....
او:	.....

ما خوردن چای با نقل را دوست داریم.	
شما:	.....
آن‌ها:	.....

فعالیّت ویژه

◆ درباره‌ی فصل بهار یک کاردستی درست کنید.

بخوان و بیندیش

ما کودکان حق داریم

ما کودکان دوست داریم زندگی خوبی داشته باشیم و این را حقّ خود می دانیم .

ما کودکان دوست داریم بازی و تفریح کنیم و این حقّ ماست.

ما کودکان به کمک بزرگترها احتیاج داریم و آن‌ها باید از ما نگه‌داری و حمایت کنند.

ما کودکان انجام کارهای مشکل و سخت را دوست نداریم.

ماکودکان دوست داریم بزرگترها با ما بدرفتاری نکنند.

ما کودکان دوست داریم با خانواده‌ی خود زندگی کنیم. زندگی با خانواده‌ای که باعث آرامش و راحتی ما باشد.

ما کودکان دوست داریم بزرگترها به صحبت های ما گوش کنند و به ما احترام بگذارند.

ما کودکان دوست داریم از دوستان معلول ما مراقبت بیشتری شود. تاآن ها هم مثل ما بتوانند به مدرسه بروند و درس بخوانند.

فصل سوم

نام آوران

درس پنجم

جهان پهلوان غلام رضا تختی

آن سال کشتی‌گیر جوانی از ایران در مسابقات* شرکت کرده بود. وقتی نام او را برای شروع مسابقه اعلام کردند، صدای صلوات تماشاچیان ایرانی در سالن بلند شد. غلام‌رضا تختی آن کشتی‌گیر جوان برای شروع مسابقه ابتدا نام خدا را بر زبان آورد به روی تشک رفت و با سوت داور، دو کشتی‌گیر شروع به کشتی گرفتن کردند. در همان لحظه‌های اوّل دو بنده* های آن ها به شدّت خیس عرق شد. تماشاچیان ایرانی که در سالن بودند فریاد می زند ایران، ایران ، و با شنیدن این فریادها تختی تلاش بیشتری برای پیروز شدن* می کرد. در آن مسابقه کشتی گیر ایران برنده شد و حریف* خود را ضربه فنّی *کرد و پشت او را به خاک رساند. بعداز این پیروزی داور دست غلام رضا تختی را بالا برد. همه‌ی مردم در سالن شادی می‌کردند و تختی را روی دوش خود دور سالن می‌گرداندند در سال‌هایی که تختی کشتی می‌گرفت چندبار هم شکست خورد* امّا ناامید نشد و برای پیروزی‌های بعدی تلاش زیادی می کرد.

غلامرضا تختی که از او به عنوان جهان پهلوان هم یاد می شود، به مردم احترام زیادی می‌گذاشت و به آن‌ها کمک می کرد تختی دوست داشت که همه‌ی مردم شاد و خوش حال باشند.

او با شادی مردم شادی می‌کرد و با دیدن غم و ناراحتی آن‌ها غمگین می شد به همین دلیل گرچه سالیان سال از فوت تختی می گذرد ولی نام او هم چنان به عنوان یک قهرمان بزرگ در یاد مردم باقی مانده است.

ما ایرانیان به تختی وتمام قهرمانان کشورمان افتخار می کنیم.

واژه ها

پیروز شدن : برنده شدن

حریف : در این درس کسی که با او کشتی گرفته می شود

ضربه فنّی کردن: حریف را در کشتی شکست دادن

دوبنده : لباس مخصوص کشتی

شکست خورد : برنده نشد.

مسابقات : مسابقه ها

درک و دریافت

۱- غلام رضا تختی قهرمان چه رشته ی ورزشی بود؟

۲- چرا مردم غلام رضا تختی را فراموش نمی‌کنند؟

۳- چرا ما قهرمانان را دوست داریم؟

ببین و بگو

نکته

◆ به معنی واژه گرفت در هر جمله توجّه کنید.

تختی پرچم ایران را بالا گرفت.

داور دست تختی را گرفت.

در مسابقه پای او درد گرفت.

◆ حالا جمله های زیر را با واژه ی «گرفت» کامل کنید و به معنی هر جمله توجّه کنید.

ناگهان باران تندی .....

امیر نمره‌ی‌خوبی .....

دیروز دلم درد .....

بگرد و پیدا کن

◆ این ترکیب ها را در درس پیدا کنید و از روی آن‌ها بنویسید.

سوت داور .....

کشتی گیر ایران .....

غلامرضا تختی .....

قهرمان بزرگ .....

جمله سازی

◆ با استفاده از تصویرهای ببین و بگو داستان کوتاهی بگویید و آن را بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیّت ویژه

◆ با کمک بزرگ ترها نام ورزش مربوط به هر تصویر را بنویسید.

_____

_____

_____

_____

درس ششم

فداکاران

در کشور بزرگ ایران مردان ، زنان و حتّی کودکان و نوجوانان فراوانی هستند که برای نجات جان دیگران یا کمک به آن‌ها خود را به خاطر انداخته اند و به همین خاطر نام و یاد آن‌ها جاودانه* شده است.

آیا نام شهید محمّد حسین فهمیده و حسن امیدزاده را شنیده اید؟

شهید محمد حسین فهمیده ، نوجوانی بود که نارنجک به کمر بست ، زیر تانک دشمن ستم کار* رفت و جان خود را در این راه از دست داد تا جلوی حمله دشمن را بگیرد.

حسن امیدزاده ، معلّمی بود که در یک واقعه‌ی* آتش سوزی به کمک دانش‌آموزان رفت. وقتی بخاری کلاس آتش گرفت و دانش آموزان در شعله‌های آتش گرفتار شدند*، این معلّم شجاع گیلانی جان خود را به خطر انداخت تا آن ها را نجات دهد . در این حادثه این معلّم مهربان سوختگی شدید پیدا کرد.

به حسین فهمیده و حسن امیدزاده، انسان های فداکار می‌گویند. ما به این فداکاران* احترام می گذاریم و به آن ها افتخار می کنیم.

واژه ها

جاودانه : ماندگار، همیشگی

ستم‌کار : کسی که ظلم و ستم می‌کند.

گرفتار شدند : گیر افتادند

واقعه : حادثه

فداکاران : فداکارها، کسانی که جان خود را برای کمک به دیگران به خطر می اندازند.

درک و دریافت

۱- شهید محمّدحسین فهمیده چه کار مهمّی انجام داد؟

۲- چرا معلّم فداکار جان خود را به خطر انداخت ؟

۳- آیا به جز شهید حسین فهمیده و حسن امیدزاده ، افراد فداکار دیگری را می شناسید؟نام آن ها را بگویید؟

ببین و بگو

نکته

◆ بخوانید و مانند نمونه انجام دهید .

ستم + کار = ستم کار　　یعنی کسی که ظلم وستم می کند.

نیکو + کار = نیکو کار　　یعنی کسی که کار نیک و خوب انجام می‌دهد.

مدد + کار = مدد کار　　یعنی کسی که به دیگران کمک می کند.

حالا تمرین‌های زیر را انجام دهید.

ورزش + کار	.....
خدمت+ کار	.....

بگرد و پیدا کن

◆ کلمه های ستاره دار درس را پیدا کنید و از روی هر یک با معنی آن بنویسید.

.....

.....

.....

جمله سازی

◆ جاهای خالی را با « به ، از ، را ، در» پر کنید.

مدرسه من پر ..... خاطره است.

..... این حیاط گل ها و درختان زیادی وجود دارد.

نفس عمیق بکشید و ..... هوای اطراف خود فکر کنید.

من با خوش حالی دست هایم ..... به هم زدم.

فعالیّت ویژه

◆ متن زیر را بی صدا بخوانید و آن را در کلاس تعریف کنید.

با تماس تلفنی مردم به سازمان آتش نشانی ، آتش نشان ها به سرعت خود را به محلّ آتش سوزی می رسانند. آن‌ها برای نجات جان کسانی که در آتش گرفتار شده‌اند خود را به خاطر می‌اندازند.

بخوان و بیندیش

ابوعلی سینا

آن روز وقتی مادر امیر از بیرون به خانه برگشت، یک گلدان سفالی بزرگ خریده بود که روی آن چهره ی مردی دیده می شد.

امیر گفت: « چه گلدان زیبایی ! این عکس چه کسی است؟»

مادر پاسخ داد: « این ابوعلی سینا است.»

امیر پرسید: « ابوعلی سینا کیست؟»

مادر گفت: « ابوعلی سینا یکی از دانشمندان ایرانی است. اگر می‌خواهی درباره ی او بیشتر بدانی می‌توانی از رایانه کمک بگیری، من هم می‌توانم در این کار به تو کمک کنم.»

پس از مدتی جست و جو در رایانه ، اطلّاعات روی صفحه‌ی نمایشگر نشان داد که ابوعلی سینا یکی از دانشمندان بزرگ ایران است که کتا ب های زیادی نوشته است. او در سن هیجده سالگی پزشک توانایی بود که بیماران زیادی را معالجه می‌کرد و حتّی بعضی از آنان را بدون گرفتن پول درمان می کرد.

آرامگاه این مرد بزرگ در شهر همدان قرار دارد که یکی از جاهای زیبا و دیدنی این شهر است.

فصل چهارم

ایران من

درس هفتم

شهرتهران

چند روزپیش وقتی سینا مشغول تماشای تلویزیون بود مجری اعلام کرد برنامه ی بعدی درباره‌ی شهرتهران مرکز کشور عزیزمان ایران است. امیدوارم از دیدن آن لذّت ببرید. فیلم با نشان دادن میدان و برج آزادی شروع شد. گوینده‌ی* برنامه همراه با پخش فیلم درباره ی هر قسمت توضیح می داد. او گفت این میدان یکی از زیباترین و بزرگ‌ترین میدان های شهرتهران است که در غرب این شهر قرار دارد.

سپس برج میلاد نشان داده شد. در این موقع گوینده گفت: بلندترین برج ایران، برج میلاد است که از بالای آن می توان شهرتهران را تماشا کرد. در ادامه ی فیلم میدان دربند، قلّه‌ی* توچال و تله کابین آن به نمایش درآمد. تندیس* مرد کوهنورد در میدان دربند بسیار زیبا بود. گوینده شرح داد*،تهرانی‌ها برای استفاده از هوای تمیز به کوه‌های شمال تهران می روند. قسمت بعدی فیلم درباره ی کاخ های نیاوران، گلستان و سعدآباد بود. هم‌چنین موزه‌های ایران باستان ، حیات وحش و مردم شناسی به نمایش گذاشته شد.

پارک*های بزرگ تهران از جمله پارک ملّت، پارک گفت و گو از قسمت‌های جالب فیلم بود که سینا از دیدن آن خیلی لذّت برد. در پایان فیلم مترو*ی تهران نشان داده شد که چه طور تعداد زیادی از مردم برای رفتن به جاهای مختلف از آن استفاده می کنند.

بعداز تمام شدن فیلم سینا از پدرش قول گرفت

تا به زودی او را برای تماشای جاهای دیدنی تهران، ببرد.

واژه ها

تندیس: مجسّمه

پارک : بوستان

شرح داد: توضیح داد ، تعریف کرد

قلّه : بلندترین جای کوه

گوینده : کسی که صحبت می کند

مترو: قطار زیرزمینی

درک و دریافت

۱- نام مرکز کشور ایران چیست؟

۲- سه مکان دیدنی شهرتهران را نام ببرید؟

۳- برای تمیزی هوا و کم کردن آلودگی چه کارهایی می توان انجام داد؟

ببین و بگو

نکته

تهرانی: یعنی کسی که اهل تهران است.

اصفهانی: یعنی کسی که اهل اصفهان است.

◆ حالا تمرین‌های زیر را انجام دهید.

همدانی یعنی	.....
کازرونی یعنی	.....
زاهدانی یعنی	.....

بگرد و پیدا کن

◆ با استفاده از متن درس جاهای خالی را پر کنید.

نام کاخ ها	.....
نام موزه ها	.....
نام بوستان ها	.....

جمله سازی

◆ جمله بسازید:

شهر تهران	.....
برج میلاد	.....
هوای آلوده	.....

فعالیّت ویژه

◆ داستان را بخوانید و ادامه ی داستان را بگویید و بنویسید.

یک روز سینا و پدرش برای گردش به کوه رفتند . آن ها در کوه .....

.....

درس هشتم

روستای ابیانه

سارا و خانواده اش تصمیم داشتند به دیدن یکی از روستاهای ایران به نام ابیانه بروند. سارا از این سفر خوش حال بود، چون که درباره‌ی این روستا چیزهای زیادی شنیده ولی تاکنون به آن جا نرفته بود . سارا تصمیم گرفت همه چیزهای جالب سفرش را یادداشت کند تا بعداً بتواند آن را برای دوستانش بخواند.

یادداشت های سارا چنین بود:

در حدود ساعت دوازده ظهر به ابیانه رسیدیم.

روستایی در جنوب شهر کاشان، در ابتدای روستا هتل بزرگی دیده می شد که مسافران می توانند در اتاق های آن استراحت کنند. تپّه ها و کوه های نزدیک این روستا خاک سرخ رنگی داشت. خانه های این روستا هم به همین رنگ بود چون مردم برای ساختن خانه های خود ازاین خاک استفاده کرده بودند. خانه‌هایی با در و پنجره های چوبی زیبا. روستا باغ های سرسبزی داشت که در آن درختان سیب، زردآلو و گرد دیده می شد.

بعضی از کوچه های روستا آن قدر باریک بود که هیچ ماشینی نمی‌توانست عبور کند برای همین مردان و زنان روستا برای جا به جا کردن جعبه های میوه از الاغ استفاده می کردند. پیرزن و پیرمردهای روستا لباس های محلّی زیبایی به تن داشتند حتّی جوان های روستا که برای زندگی به شهرهای دیگر رفته اند موقع برگشت به روستای خود لباس محلّی ابیانه را می پوشند.

در روستا صداهای مختلفی به گوش می‌رسید*.صدای گوسفندان، صدای آوازخروس. من صدای زنبورها و باد را که در شاخه های گردو می پیچید بسیار دوست داشتم و همه چیز برایم بسیار دوست داشتی و جالب بود. کوچه های روستا، مدرسه روستا و پیرزن هایی که برگه زردآلو* و سیب می‌فروختند. آن روز تا عصر در آن روستا گردش کردیم و موقع غروب سوار ماشین شدیم تا به خانه مان برگردیم.

واژه ها

برگه زردآلود: زردآلویی که در آفتاب آن را خشک کرده اند.

به گوش می رسید: شنیده می شد

درک و دریافت

۱- سارا و خانواده اش به کدام روستا سفر کردند؟

۲- چرا خانه های ابیانه به رنگ سرخ است؟

۳- در یک روستا چه صداهایی و در یک شهر چه صداهایی بیشتر شنیده می شود؟

ببین و بگو

نکته

سیب و زردآلو و گردو را می نویسند ← سیب ، زردآلو و گردو

نوجوانان و پیرزن ها و پیرمردها را می نویسند ← نوجوانان، پیرزن ها و پیرمردها

کوه و تپّه و درخت را می نویسند ← کوه، تپّه و درخت

◆ حالا جای خالی را پر کنید.

تهران و کاشان و ابیانه را می نویسند ←	.....
تختی و فهمیده و امیدزاده را می نویسند ←	.....

بگرد و پیدا کن

◆ نام خوراکی هایی که در درس آمده است را بنویسید.

.....

.....

جمله سازی

◆ درباره ی شهری که در آن زندگی می کنید، یک انشا بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیّت ویژه

◆ چه چیزی از روستای ابیانه برای شما جالب بود در کلاس برای دوستان خود تعریف کنید.

درس نهم

موضوع آزاد

واژه ها

درک و دریافت

ببین و بگو

نکته

بگرد و پیدا کن

.....

.....

.....

جمله سازی

.....

.....

.....

فعالیّت ویژه

.....

.....

.....

بخوان و بیندیش

ایران

ما گل های خندانیم
فرزندان ایرانیم
ایران پاک خود را
مانند جان می دانیم
ما باید دانا باشیم
هشیار و بینا باشیم

از بهر حفظ ایران
باید توانا باشیم
آزاد باش ای ایران
آباد باش ای ایران
از ما فرزندان خود
دلشاد باش ای ایران

عباس یمینی شریف

فصل پنجم

طبیعت

درس دهم

بازیافت*

ماه اسفند بود. همه‌ی مردم مشغول خانه تکانی* بودند. از پشت بام برخی* خانه ها فرش های شسته شده آویزان بود. مردم با نظافت* و دور ریختن وسایل* کهنه برای عید نوروز و سال جدید آماده می شدند. چون ایرانی ها دوست دارند همه چیز در سال نو پاک و تمیز باشد.

سپیده هم همراه پدر و مادرش به خانه تکانی مشغول بود. مادر وسایل اضافی و دور ریختنی را در یک کیسه می ریخت تا هنگام شب همراه کیسه های زباله از خانه بیرون ببرند.

سپیده به داخل کیسه نگاهی انداخت. شیشه ی خالی مربّا و سس، چند شاخه گل مصنوعی*، یک کیف کهنه، چند لوح فشرده* و چیزهای دیگری را دید. با دیدن این وسایل به یاد کتابی افتاد که در آن نوشته شده بود برای صرفه جویی* در مواد و حفظ و نگه داری محیط خود می توان از وسایل دور ریختنی دوباره استفاده کرد و چیزهای جدیدی ساخت.

او از مادرش اجازه گرفت. بعضی از وسایل دور ریختنی درون کیسه را نگه دارد تا با آن ها کاردستی بسازد.

روز بعد سپیده شیشه ی خالی مربّا، گل های مصنوعی، کیف کهنه را برداشت. ابتدا دور شیشه با چسب و پارچه ای که از کیف کهنه قیچی کرده بود پوشاند. سپس گل های مصنوعی را از شاخه جدا کرد و با چسب روی پارچه چسباند.

او جامدادی زیبا ساخت و مدادهایش را داخل آن گذاشت. بعد از ساخت جامدادی او با لوح فشرده، مقوّا رنگی و چسب یک ماهی زیبا برای اتاقش درست کرد. ابتدا دم، باله و دهان ماهی را از روی مقوّا برید و با چسب به زیر لوح فشرده چسباند. سپس از پنبه و دگمه بر روی آن برای ماهی چشم درست کرد. او جامدادی و ماهی را به پدر و مادرش نشان داد. آن ها بسیار تعجّب کردند.

مادرش گفت: «چه فکر خوبی! پس ما می توانیم با وسایل دور ریختنی چیزهای جالب و جدیدی بسازیم».

واژه ها

بازیافت : استفاده دوباره از موادّ دور ریختنی

خانه تکانی : تمیز کردن خانه برای سال نو

صرفه جویی: هدر ندادن چیزهای مختلف

گل های مصنوعی : گل هایی که با پلاستیک و یا پارچه می سازند

لوح فشرده : سی دی

نظافت : پاکیزگی

وسایل : وسیله ها

برخی: بعضی

درک و دریافت

۱- چرا پدر و مادر سپیده خانه تکانی می کردند؟

۲- مادر با دیدن کاردستی های سپیده چه گفت؟

۳- اگر شما به جای سپیده بودید در ساختن ماهی به جای لوح فشرده از چه چیزهایی دیگری استفاده کردید؟

ببین و بگو

نکته

◆ در زبان فارسی بعضی از کلمه ها به دو صورت بیان می شوند.

پنبه	پمبه
تشک	دشک
دگمه	تکمه

حالا بگو:

شنبه، بادمجان و تنبل را به چه صورت دیگر می توان بیان کرد.

.....

بگرد و پیدا کن

◆ برای کلمه‌های زیر مانند نمونه ی داده شده یک کلمه مناسب از متن درس پیدا کنید و بنویسید.

ماه	ماه اسفند
جامدادی	جامدادی .....
ماهی	ماهی .....
گل‌های	گل‌های .....
سال	سال .....
وسایل	وسایل .....

جمله سازی

◆ یک انشا در مورد عید نوروز بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیّت ویژه

◆ سپیده برای ساختن جامدادی چه کارهایی انجام داد . آن ها را به ترتیب تعریف کنید.

.....

.....

.....

بخوان و بیندیش

بطری

من یک بطری بزرگ شیر هستم. یک روز دختری من را از فروشگاه خرید و به خانه برد. وقتی تمام شیر را خورد من را درون کیسه‌ای انداخت که در آن روزنامه، کاغذ، بطری‌های خالی آب معدنی و جعبه های مواد خوراکی دیگر نیز بود.

بعداز چند روز مرا همراه بقیّه ی چیزهایی که در کیسه بود به آقایی داد که روی ماشین او نوشته شده بود، «ماشین حمل زباله های خشک » وقتی وارد ماشین شدم نگاهی به اطرافم انداختم و قوطی های نوشابه ، جعبه های خوراکی ، کاغذ، وسایل و لباس های کهنه را دیدم .در بین آن ها دو چرخه ای قرار داشت که فرمان آن جدا شده بود. از او پرسیدم ما را به کجا می برند؟ دوچرخه پاسخ داد: «همه ی ما را به مرکز بازیافت زباله تحویل می دهند». من سوأل کردم : «در مرکز بازیافت زباله با ما چه کار می کنند؟»

او جواب داد: «در آن جا همه‌ی ما را برای ساختن چیزهای جدید آماده می سازند. مثلاً قسمت فلزی مرا به کوره می فرستند تا برای ساختن بدنه ی دوچرخه ای جدید از من استفاده شود. برای ساختن کاغذهای جدید هم روزنامه و کاغذهای باطله را به کار می گیرند».

من گفتم : پس بازیافت زباله ، یعنی از زباله دوباره استفاده می کنند تا چیزهای جدیدی بسازند. من از این که بار دیگر می توانم مفید باشم خرسند و شاد شدم.

فصل ششم

اطلّاعات و ارتباطات

درس یازدهم

تلفن همراه*

در یکی از روزهای هفته گذشته ، وقتی به خانه آمدم، مادرم را بسیار نگران* دیدم . از او پرسیدم : چه اتفّاقی افتاده است؟

مادر جواب داد: خواهرت سارا می بایست دو ساعت قبل از دانشگاه بر می گشت ولی هنوز نیامده است.

من گفتم: چرا به تلفن همراه او زنگ نمی زنید؟

مادرم گفت: گوشی خود را نبرده و در خانه جا گذاشته است.

پس از مدّتی کم کم من هم نگران شدم. مادرم به تمام جاهایی که ممکن بود از خواهرم خبری داشته باشند، تلفن زد ولی کسی از او اطّلاعی نداشت. تلفن زدن‌های مادرم به این طرف و آن طرف، باعث شد که دیگران هم از دیر کردن خواهرم مطلّع* و آن ها هم نگران شوند. من با خودم گفتم: اگر خواهرم سارا گوشی خود را در خانه جا نگذاشته بود، ما الآن این قدر نگران نبودیم.

این تلفن همراه چه وسیله‌ی مهمّی است! این دستگاه کوچک و ظریف چه قدر به ما انسان‌ها کمک می کند. حالا می فهمم که چرا همیشه پدرم سفارش می کند که :

گوشی خود را همیشه با خود داشته باشید.

مواظب باشید به موقع آن را شارژ* کنید.

تلفن همراه خود را طولانی اشغال نگذارید.

در جاهایی که نمی‌توانید با گوشی صحبت کنید از پیامک* استفاده کنید.

در همین فکرها بودم که صدای زنگ در به صدا در آمد، خواهرم بود او گفت: موقع برگشتن از دانشگاه

حال دوستش بد شده و خواهرم مجبور شده است که دوستش را تا خانه ی آن ها برساند من و مادرم از شنیدم این خبر نفس بلندی کشیدیم و از این که اتفّاق بدی برای او نیفتاده ، خدا را شکر کردیم.

واژه ها

پیامک : فرستادن پیام کوتاه با تلفن همراه

تلفن همراه : موبایل

شارژ کردن تلفن همراه: به برق زدن تلفن همراه برای تقویت باطری آن

مطّلع شوند: اطلّاع پیدا کنند، باخبر شوند

نگران: دلواپس

درک و دریافت

۱- چرا مادر نگران بود؟

۲- پدر چه سفارش هایی درباره ی تلفن همراه می کرد؟

۳- چرا باید تلفن همراه یکی از افراد خانواده را از حفظ بدانیم؟

ببین و بگو

نکته

بخوانید:

فارسی گفتاری	فارسی نوشتاری
او مدم	آمدم
بر می گرده	بر می گردد
صبحونه	صبحانه
دوستات	دوستانت
آسون	آسان
مادرجون	مادرجان
می خونه	می خواند
.....	.....
.....	.....

◆ جمله های زیر را بخوانید و کلمه هایی را که در زیر آن ها خط کشیده شده است در جدولی مانند نمونه بنویسید.

- خدا کنه اتفّاق بدی نیفتاده باشه.
- هیچ وقت تلفن همراهتون رو اشغال نذارید.

فارسی گفتاری	فارسی نوشتاری
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....

بگرد و پیدا کن

◆ واژه های ستاره دار درس را پیدا کنید و از روی هر کدام سه بار بنویسید.

.....

.....

.....

جمله سازی

◆ درباره تلفن همراه یک انشا بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیّت ویژه

◆ درهر تصویر (ببین و بگو) با کجا تماس گرفته شده است ؟ شماره آن جا را زیر تصویر بنویسید.

.....

.....

درس دوازدهم

مجلّه

هنگامی که ما به یک باجه ی روزنامه فروشی می رویم، مجلّه ها و روزنامه های گوناگونی را می بینیم. روزنامه های صبح و عصر ، مجلّه های جدول و سرگرمی ،کودک و نوجوانان ، ورزشی و خانواده .

مردم برای خریدن روزنامه یا مجله ی مورد علاقه خود به این باجه ها رجوع* می کنند. بعضی از مجلّه ها هفته ای یک بار به چاپ می رسند ولی مجلّه هایی هم هستند که ماهی یک بار و حتّی هر سه ماه یک دفعه* به چاپ می‌رسند.

کودکان و نوجوانان معمولاً طرفدار* مجلّه های جدول، سرگرمی و ورزشی هستند. بعضی از آن ها برای انتخاب مجله فقط به عکس روی جلد آن توجّه می کنند، در صورتی که مطالب مجلّه هم باید مناسب سن و مورد علاقه‌ی آن ها باشد . برای همین بهتر است برای خرید مجلّه با دیگران مشورت کنند.

مطالعه ی کتاب ، روزنامه و مجلّه باعث افزایش* اطلّاعات خواننده آن می‌شود.

واژه ها

افزایش : زیاد شدن

رجوع می کنند: مراجعه می کنند.

طرفدار: دوستدار

یک دفعه: یک بار

درک و دریافت

۱- برای خریدن روزنامه و مجلّه معمولاً به کجا رجوع می کنیم؟

۲- برای انتخاب یک مجلّه به چه چیزهایی باید توجّه کرد؟

۳- در خانه ی شما چه روزنامه و مجلّه ای مطالعه می شود؟

ببین و بگو

نکته

خواننده : کسی که چیزی را می‌خواند.

گوینده : کسی که چیزی را می‌گوید.

◆حالا جاهای خالی را پر کنید.

نویسنده	.....
شنونده	.....
بیننده	.....

بگرد و پیدا کن

◆ کلمه های زیر را در درس پیدا کنید و با استفاده از متن جاهای خالی را پر کنید.

مجلّه ی جدول و سرگرمی ، ..... ، ..... و .....

روزنامه ی صبح و .....

جمله سازی

◆ با کلمه های زیر جمله بسازید.

کودکان	.....
هفته	.....
خریدن	.....
باجه	.....

فعالیّت ویژه

◆ معنی واژه های زیر را از واژه نامه ی آخر کتاب پیدا کنید و بنویسید.

امور	.....
اعلام کرد	.....
نظافت	.....
نفس عمیق	.....

تندیس	.....
واقعه	.....
دوبنده	.....
طرفدار	.....

کتاب

من یار مهربانم
دانا و خوش بیانم
گویم سخن فراوان
با آن که بی زبانم
پندت دهم فراوان
من یار پند دانم
من دوستی هنرمند
با سود و بی زبانم
از من مباش غافل
من یار مهربانم

عباس یمینی شریف

نیایش

ای خدای مهربان کتاب را با نام تو آغاز کردیم و با یاد تو هم به پایان می‌رسانیم.

خدایا، چه کسی نیازمند تو نیست و بدون هدایت و کمک تو در زندگی موفق شده باشد.

خدایا، یاریمان کن تا همیشه از نعمت‌هایت به درستی استفاده کنیم و شکرگزار تو باشیم.

خدایا، یاریمان کن در کارها از راه تو که راه راستی و درستی است دور نشویم.

خدایا، یاریمان کن سپاسگزار تمام کسانی که برای ما زحمت می‌کشند، باشیم.

واژه نامه

الف

آن گاه : آن وقت

افزایش : زیاد شدن

اعلام کرد : خبر کرد

امور : کارها

ب

بازیافت : استفاده‌ی دوباره از مواد دور ریختنی

برگه زردآلو : زردآلویی که در آفتاب آن را خشک کرده‌اند

به گوش می‌رسید : شنیده می‌شد

به همین مناسبت : به همین دلیل

برخی: بعضی

پ

پارک : بوستان

پیامک : فرستادن پیام کوتاه با تلفن همراه

پیروز شدن : برنده شدن

پیروی : اطاعت

ت

تلفن همراه : موبایل

تندرست: قوی و سالم

تندیس : مجسّمه

ج

جاودانه : ماندگار، همیشگی

ح

حریف : کسی که با او کشتی گرفته می‌شود

حیاط وسیعی : حیاط پهنی، حیاط بزرگی

خ

خانه تکانی : تمیز کردن خانه برای سال نو

خیلی دلش گرفت : خیلی غمگین و ناراحت شد

د

دوبنده : لباس مخصوص کشتی

دیدار : دیدن

دلش نیامد: راضی نشد

ر

رجوع می‌کنند : مراجعه می‌کنند

رخ داده بود : اتّفاق افتاده بود

رنگارنگ : چند رنگ

س

ستم کار : کسی که ظلم و ستم می کند

ش

شارژ کردن تلفن همراه : به برق زدن تلفن همراه برای تقویت باطری آن

شرح داد : توضیح داد، تعریف کرد

شکست خورد : برنده نشد

شوق : خوش‌حالی

ص

صرفه جویی : هدر ندادن چیزهای مختلف

ض

ضربه فنّی کردن: حریف را در کشتی شکست دادن

ط

طرفدار : دوستدار

طولی نکشید : مدّت زیادی نگذشت

ف

فداکاران : فداکارها، کسانی که جان خود را برای کمک به دیگران به خطر می‌اندازند

ق

قلّه : بلندترین جای کوه

قوانین و مقرّات : تمام کارهایی که باید انجام شود تا نظم برقرار گردد

گ

گرفتار شدند : گیر افتادند

گل‌های مصنوعی : گل‌هایی که با پلاستیک و یا پارچه می‌سازند

گوینده : کسی که صحبت می‌کند

ل

لوح فشرده : سی دی

م

مترو : قطار زیر زمینی

مسابقات : مسابقه ها

مطّلع شوند : اطّلاع پیدا کنند، با خبر شوند

ن

نظافت : پاکیزگی

نگران : دلواپس

و

واقعه : حادثه

وسایل : وسیله‌ها

هـ

هدایت : راهنمایی

ی

یک دفعه : یک بار